

توسعه، برنامه‌ریزی و منابع طبیعی

دکتر جواد افشار کهن - استادیار گروه علوم اجتماعی - دانشگاه بوعلی سینا

مقدمه:

در حالی که تصور می‌شود برنامه‌ریزی راه تحقق بسیاری از آمال و اهداف مطلوب انسانی است، تلاشهای صورت پذیرفته برای ارزیابی تأثیرات برنامه‌ریزیها و سیاستهای اجرا شده در این رابطه چندان محل توجه نبوده است. ابعاد نارساییها در زندگی انسانها در بسیاری از جوامع همچنان در حد قابل توجهی برآورد می‌شود و این خود زمینه‌ساز گشایش بحث درباره ارزیابی تأثیر پروژه‌ها بوده است. شاید چیزی در حدود يك دهه از آغاز توجه به این مهم می‌گذرد و لذا می‌توان انتظار داشت که دانش یاروآل‌های نظم یافته ارزیابیها، منافع و مآخذ و همایش‌ها و گردهم‌آییهای علمی در این زمینه چندان مشخص و درخور اعتناء نباشد. برای نمونه و با تأکید بر کتابهای فارسی، می‌توان کتاب کریس روج را مورد اشاره قرار داد که البته بیشتر متمرکز بر روندی آموزشی بوده است و مبتنی بر تجربیات این حوزه، سعی در ارائه مجموعه دستورالعمل‌هایی برای ارزیابی پروژه‌هایی در سطح خرد و مشخص داشته است (روج، ۱۳۸۷). در چنین شرایطی می‌توان انتظار داشت که توجه به ارزیابی‌های معطوف به برنامه‌های بلندمدت و میان‌مدتی که تحت عنوان کلی برنامه‌های توسعه در کشورهای مختلف انجام شده است چندان رایج و مرسوم نبوده است. هر چند پرداختن به موضوع بحران در نظریات توسعه (Nuscheler, 1988) حاکی از توجهی است که نسبت به ایرادات و نقصان‌های نظری در این حوزه وجود دارد بر همین اساس، بحث و بررسی درباره بسیاری از مؤلفه‌ها و ابعاد پیوسته با موضوع توسعه

همچون نقش دولتها در این فرایند، تأثیرات برنامه‌ریزی از نوع و ویژگی منابع به کار گرفته شده برای اجرای سیاستهای توسعه، نتایج پنهان و ناخواسته مترتب بر اجرای برنامه‌های توسعه، پی‌آمدهای بعضاً ناگزیر برنامه‌های توسعه، مفروضات و بنیان‌های نظری آشکار و پنهان برنامه‌ریزیهای توسعه‌گرایانه، و... کمتر مورد توجه پژوهشگران این حوزه قرار داشته است. روشن است که نقد نظریه‌ها و رویکردهای توسعه در ادوار مختلف تاریخ اندیشه توسعه نیز می‌تواند ناظر به هر يك از این ابعاد و جهات باشد.

یکی از اجزا و بخشهای قابل بحث و شایسته مطالعه در برنامه‌ها و سیاستهای معطوف به توسعه، مجموعه پیش‌فرض‌هایی است که زمینه‌ساز تأکید بر مقوله برنامه‌ریزی بعنوان راه توسعه و مقولات پیوسته با آن است. برنامه‌ریزیها برای توسعه، به شکلی آشکار یا ضمنی، متضمن این مفروضه هستند که می‌توان شرایط يك جامعه را به طور کلی از خلال برنامه‌ریزی برای تخصیص منابع در جهت توسعه‌یابی بیشتر تغییر داد. بخشی از نقدهای مطرح بر برنامه‌های توسعه نیز در همین راستا، عمدتاً به ایرادات و نقایصی توجه نشان داده‌اند که ناشی از اولویت بخششهای ناموجه در تخصیص منابع به سود يك بعد یا مؤلفه از توسعه بوده‌اند. بر این اساس نسبت به چیستی و ماهیت منابعی که باید همواره همچون موتور محرکه توسعه نقش‌آفرینی کنند، و اثرات برنامه‌ریزیهای منابع مزبور، کمتر توجه شده است. به عبارت دیگر این منابع صرفاً ابزارهایی تصور شده‌اند که می‌توان به وسیله آنها

به نظر می‌رسد چنانچه بخواهیم از زاویه معرفت‌شناسی توسعه به بحث آسیب‌شناسانه درباره سیاست‌های توسعه بپردازیم، باید به چارچوبی کلی‌تر از نظریه‌پردازی و کاربست نظریات در جوامع پیرامونی اشاره کنیم. این چارچوب مبین آن است که، تصورات مکانیکی نسبت به جامعه و تحول اجتماعی سبب ساز وضعیت توهم آلود شده است که در آن مسیر توسعه، روشن، قابل کنترل، یکنواخت، بی‌بازگشت و قابل طراحی به نظر می‌رسد. بر همین اساس همچنین تصور می‌شود می‌توان با برنامه‌ریزی بهینه برای تخصیص منابع، به‌طور مؤثر در جهت توسعه‌یافتگی جوامع اقدام نمود. روشن است که به چالش کشیدن مفروضات این دیدگاه، نقطه‌آغازی برای یافتن پاسخ برای این پرسش است که چرا بسیاری از جوامع برخوردار از منابع کمیاب طبیعی همچنان به لحاظ توسعه‌یافتگی در وضعیت نامطلوبی قرار دارند و مساعی صورت پذیرفته در این راستا، چندان قرین موفقیت و کامیابی نبوده است؟

در واقع ما در مسیر برنامه‌ریزی برای توسعه، همواره با گستره وسیعی از پیامدهای ناخواسته و نتایج نامطلوب و اجتناب‌ناپذیر مواجه بوده‌ایم که برآمده از کنش‌های نیت‌مند برنامه‌ریزان بوده است. در بن‌مایه بی‌توجهی به این نتایج ناخواسته، مجموعه‌ای از برداشت‌های نادرست نسبت به دولت، منابع ثروت و برنامه‌ریزی وجود داشته است که به مجموعه‌ای از توهمات در مسیر تحقق توسعه شکل داده است. برای مثال اصطلاح «توهم نفتی» براساس این واقعیات می‌تواند توضیح دهنده ناکامی‌هایی باشد که تلاش‌های یک سده اخیر در جهت توسعه‌یابی نصیب ما ساخته است و برآمده از نوع خاص نگرش ما نسبت به منبع نفت به‌مثابه تأمین‌کننده اصلی هزینه‌های برنامه‌های توسعه بوده است. این شکست خود بیانگر منطق پیچیده تحول اجتماعی و ساده‌انگاری‌هایی است که در مسیر کاربرد منابع طبیعی برای تحقق اهداف توسعه وجود داشته است.

از این رو و به شکل کلی می‌توان گفت مفاهیم اساسی و بنیادی به کار گرفته شده در این مقاله عبارتند از: منابع طبیعی - توهم نفتی، برنامه‌ریزی برای توسعه،

اهداف مختلف و از جمله توسعه را تحقق بخشید و خود فارغ از هرگونه اثرگذاری خاص تصور گردیده‌اند. لذا بحث از وابستگی دولتها و جوامع به شیوه یا منبع خاص کسب ثروت کمتر در مطالعات توسعه مورد توجه قرار گرفته است و سیاست‌پردازی برای توسعه بیشتر به چگونگی هزینه‌کرد منابع در جهت تحقق اهداف مشخص، نیروهای سیاسی مناسب برای بکارگیری منابع مزبور، کارگزاران توسعه، مراحل توسعه، هنجارهای فرهنگی مناسب برای توسعه، تأثیرات ناشی از روابط نابرابر جهانی در روند توسعه، و یا نقش عواملی چون روابط میان طبقات اجتماعی و دولتها در فرایند توسعه معطوف شده است.

با این همه و از خلال بهره‌مندیهای متعدد کشورهای مختلف از منابع طبیعی و نیز یک قرن بهره‌مندی از منابع نفتی در ایران، اینک می‌توان به تأمل درباره نقش آفرینی فعالانه (و نه ابزارگونه) و سرنوشت‌ساز این منابع در روند توسعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته پرداخت. با مدنظر قرار دادن تجربه کشورهای برخوردار از منابع طبیعی، این مقاله اساساً در پی ایضاح این موضوع خواهد بود که توسعه‌یافتگی پدیده‌ای صرفاً متکی بر منابع لازم برای پیشبرد اهداف خود نیست؛ بلکه فزون بر این، چگونگی تدارک این منابع و نوع و ویژگی آنها نیز می‌تواند مسیر توسعه را دستخوش تحول سازد و به ساخت‌های مؤثر و پابرجایی شکل دهد که بسیاری از برآوردها، نتایج و روال‌های برآمده از برنامه‌ریزیهای معطوف به توسعه را از خود متأثر می‌کند. بر این اساس توسعه نیافتگی را باید فراتر از مسئله‌ای اجرایی مدیریتی، کلیتی قلمداد نمود که از جمله حاصل چرخه‌ای معیوب از عملکردها، هنجارها، ایده‌ها و نگرش‌ها، سیاست‌گذارها و کاربردهای ساده‌انگارانه منابع، بهره‌مندیهای قدرت‌مدارانه از آنها، و نهایتاً آبرازی تلقی نمودن منابع توسعه است. این مهم در قالب شرایط جوامع نفت‌خیز و یا برخوردار از سایر منابع خدادادی، در چارچوب پرسش از تأثیر منابع مزبور بر کلیت حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این جوامع قابل طرح و بررسی می‌باشد.

منابع توسعه، نگرش مکانیکی، جوامع رانتیر.

درباره مفهوم توسعه:

مفهوم توسعه در معانی مختلفی به کار گرفته شده است. در هر دسته از تعاریف يك بُعد یا مؤلفه از توسعه بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرد. تعاریف توسعه در گذر زمان تحول یافته‌اند و لذا می‌توان گفت مفهوم توسعه خود از گذشته تاکنون در حال توسعه بوده است. البته چنین وضعیتی در مورد حوزه معنایی مفاهیم، گاه به دشواریهای موجود بر سر راه واقعیتی که توسعه به آن اشاره دارد افزوده و برخی از نویسندگان دائرةالمعارف‌ها را واداشته است تا برای رهایی از تعاریف ضدونقیض و ناسازگار توسعه، آنرا از شمول توجه خود خارج سازند (Thimm, 1995: 89). اما به‌طور کلی می‌توان توسعه را در جهت درك و فهم شرایطی به کار برد که انسانها در آن به وضع مطلوب زیستن نزدیک شده‌اند. بر این اساس همواره نوعی فاصله و تمایز میان دو وضعیت مطلوب و خوب و شرایط نامطلوب و ناپسند وجود دارد که باید با ایجاد تغییراتی بر آن فائق آمد. لذا توسعه همچنین در معنای فرایندی دگرگونی آفرین به کار رفته است که برای مدنظر قرار دادن تلاشهای آگاهانه در جهت بهبود سازمان جامعه به کار می‌رود (Allen & Thomas, 2000: 29). از همین رو توسعه را باید هم راستا با نوعی «تغییر مطلوب» (Good change) تلقی نمود که با برگزیدن رویکردی ارزش مدارانه و قضاوت میان دو وضعیت، دگرگونی از يك حالت یا وضع به دیگری را در دستور کار دارد. نویسندگان و صاحب‌نظران توسعه هر يك بر اساس اولویتی که برای نقش آفرینی حوزه‌های فرهنگ، اقتصاد، و یا سیاست قائل شده‌اند، دگرگونی مورد اشاره را با رجحان قائل شدن برای متغیرهای آن قلمرو تجویز و توصیه می‌کنند. بر این اساس برخی از نظریه‌پردازان، توجه به تحول در شیوه‌های تولید و نهایتاً اهمیت دادن به عوامل مؤثر بر نرخ رشد اقتصادی را مهم تلقی کرده‌اند، در حالی که برخی دیگر تدارك دیدن هنجارهای جدید و همسو با نوآوری و خلاقیت را مورد تأکید قرار می‌دهند. از سوی دیگر همچنین بهره‌مندی عقلانی از منابع و نیز بحث درباره نقش نخبگان و گروه‌های

توسعه‌ساز در نظریه‌های مختلف توسعه دیده می‌شود. در یکی از متأخرترین این چرخشها در محدوده تعریف و درك توسعه، توجه به عامل انسان بعنوان محور توسعه مطرح می‌شود و «توسعه انسانی» سرفصل تلاشهای برنامه‌ریزی شده توسط سازمانهای جهانی معرفی می‌گردد (گزارشهای توسعه انسانی) و یا توسعه در برداشتی بدیع بعنوان گسترش گستره اراده و حوزه عمل آزادانه و انتخاب مختارانه انسانها تعریف می‌شود (سن، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۳).

مروری بر تاریخچه مباحث و موضوعات مطرح شده در خلال هفت دهه گذشته درباره توسعه، نشان می‌دهد برداشتهای مختلف و بعضاً ناسازگاری از توسعه ارائه شده است. در زیر می‌توان يك تقسیم‌بندی درباره انواع برداشتها از توسعه عرضه کرد:

توسعه:

- به مثابه پیشرفت و بهبود کلی در شرایط یا وضعیت يك جامعه یا بخشی از آن.
- به مثابه مقوله‌ای شامل مراحل مختلف که به سوی غایت یا وضعیت مشخصی جهت‌گیری شده است.
- به مثابه دگرگونی ساختاری.
- به مثابه افزایش قابلیتها و توانمندیهای انسانی
- به مثابه رسیدن به رشد اقتصادی از طرق مختلف از جمله از راه برنامه‌ریزی.
- به مثابه نو سازی.
- به مثابه تکوین مراحل رشد نیروهای تولیدی.
- از سوی دیگر، در کشورهای صادرکننده نفت و یا صاحب يك منبع طبیعی خدادادی، توسعه به نحوی ناگزیر با موضوع نفت یا آن منبع طبیعی پیوند خورده است. برای نمونه، اهمیت نفت در فرایند توسعه این کشورها تابدانجاست که بیان می‌شود هیچ کالایی نقشی حیاتی تر از نفت در حیات اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته جهان بازی نمی‌کند (Tanzer, 1969:3).
- این امر موجب می‌شود دولت بعنوان متصدی اصلی فرایند استخراج و صادرات نفت و عامل اصلی در به کارگیری درآمدهای حاصل از آن نقشی محوری در توسعه این کشورها ایفا نماید. در این دسته از کشورها،

مقامهای رسمی جامعه با استفاده از ابزارهای موجود در جهت تأمین هدفهای از قبل تعیین شده اعمال می‌گردد (ایمانی راد، ۱۳۶۹: ۱۳۶). برنامه‌ریزی اساساً از دهه ۵۰ قرن بیستم مورد پذیرش قرار گرفت و در قلمرو کشورهای ناتوسعه یافته نیز پس از وقوع انقلابها و تحولات سریع سیاسی در این کشورها، گرایش به برنامه‌ریزی به‌عنوان یک ضرورت مطرح گردید و به دلیل پیوند بعضی از آرمانهای سیاسی با ضرورت‌های برنامه‌ریزی، به‌الزام برنامه‌ریزی مبتنی بر ارزشهای آرمانی در اذهان عمومی تأکید شد. لذا می‌توان گفت اوج‌گیری توجه به برنامه‌ریزی خود ناشی از زمینه‌های اجتماعی خاصی بوده است که عمده‌ترین آنها ناسیونالیسم برخاسته از استقلال‌طلبی ملل تحت استعمار می‌باشد، ملت‌هایی که می‌کوشیدند با تمسک به نیروی قاهره که آن‌را در دولت جستجو می‌کردند، عقب‌ماندگی خود را جبران کنند. در این زمینه البته باید یاد آور شد که میزان نیاز به برنامه‌ریزی در شرایط و در کشورهای مختلف، متفاوت است (برگن، ۱۳۶۳: ۷۱) و لذا باید در هر مورد خاص به بحث درباره شرایط برنامه‌ریزی، نوع برنامه‌ریزی، منابع برنامه‌ریزی و... پرداخته شود.

در واقع توجه عمومی و آکادمیک به مقوله برنامه‌ریزی، در «مجادله بزرگ» دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ میلادی میان طرفداران برنامه‌ریزی دولتی و مدافعان بازارهای آزاد و اقتصاد آزاد به اوج خود رسید. هر چند در دهه ۱۹۵۰ این مسئله به‌ظاهر به راه حل مورد توافقی انجامید اما مجدداً در دهه ۱۹۹۰ بحث درباره آن آغاز گردید (Campbell & Fainstein, 1996: 150). در واقع چنین چالشی در دهه‌های اخیر متأثر از مباحث مطرح در قلمرو پست‌مدرنیسم و نقدهای وارد بر ایدئولوژی یکسان‌ساز مدرنیته، از زمینه مناسبی جهت ایجاد مباحث دامنه‌دار تازه برخوردار بوده است و فراتر از حوزه‌های صرفاً اقتصادی یا مرتبط با مقوله توسعه، به‌شکل عمومی تری محل توجه قرار گرفته است.

در مورد تعریف برنامه‌ریزی باید گفت از این مفهوم تعاریف متعددی عرضه شده است که در اغلب آنها، ادعان به وجود اراده‌ای آگاهانه که قصد ایجاد تغییرات در

برنامه‌های متعددی طرح‌ریزی می‌شوند که در آنها توسعه در قلمروهای مختلف آن مورد توجه قرار می‌گیرد. بدینسان برای درک موقعیت این کشورها باید موضوعاتی چون توسعه، منابع طبیعی (بخصوص نفت)، برنامه‌ریزی و دولت (قدرت سیاسی) را توأمان مدنظر قرار داد.

توسعه و برنامه‌ریزی:

اگر طیفی فرضی را در نظر آوریم که در یک سوی آن وضعیت توسعه نیافتگی و در سوی دیگر آن وضعیت توسعه‌یافتگی قرار گیرند، حرکت از سویه اول به سمت دیگر می‌تواند حرکتی توسعه‌گرایانه نام گیرد. کشورهای توسعه یافته کنونی کم‌وبیش به شرایط فعلی خود از رهگذر تلاشهای هدفمند و آگاهانه در راستای تحقق برنامه‌ریزی شده توسعه دست نیافته‌اند. توسعه برای آن‌ها برآمده از کشش‌های نیت‌مندی بوده است که نمی‌توان غایت توسعه را برای آن متصور شد. اما برای کشورهای ناتوسعه یافته (یا کمتر توسعه یافته)، توسعه هدف کم و بیش مشخصی است که باید آنرا از راه برنامه‌ریزی محقق ساخت. بدینسان توسعه بدل به هدف معینی می‌شود که می‌توان با طی کردن مراحل مشخص بدان جامه عمل پوشاند. در واقع در همین نحوه برداشت از چگونگی محقق شدن توسعه‌یافتگی است که دستگاه یا سازمان نیرومندی بعنوان موتور محرک توسعه معرفی شود و غالباً دولت است که در نهایت بعنوان مسئول و مجری توسعه‌یافتگی ایفاء نقش می‌کند (سریع‌القلم، ۱۳۷۲: ۶۱). موضوعاتی چون دولت برنامه‌ریز، دولت توسعه‌گرا، دولت یا حکمرانی خوب و... این چنین محل توجه نظریه‌پردازان قرار می‌گیرد. در غالب این مفاهیم، برنامه‌ریزی به تلویح یا آشکار مورد اشاره قرار می‌گیرد و لذا ضرورت دارد درباره تعریف این مفهوم نکاتی ارائه شود.

در تعاریف مختلف ارائه شده از برنامه‌ریزی غالباً به وجود اراده‌ای آگاهانه که قصد ایجاد تغییرات در جهت مطلوب را دارد اشاره می‌شود. برای مثال بیان می‌شود برنامه‌ریزی مجموعه سیاستها، خط‌مشی‌ها و به‌طور کلی کوشش‌هایی است که به‌طور آگاهانه از طریق

مکانیکی از انسان و جامعه متضمن داشتن دیدگاهی پوزیتیویستی نسبت به مسائل انسانی است که تقریباً شبیه همان ایده «مهندسی کلان اجتماعی» می باشد که از دیدگاههای مختلف مورد نقد متفکرینی چون هایک و پوپر قرار گرفته است.

برنامه ریزی مبتنی بر برداشتی از قدرت است که بر اساس آن قدرت پدیده ای کمی به شمار می آید و می توان آنرا نوعی توانایی کلی و عمومی برای کنش تعریف نمود. قدرت در تلقی مزبور که با هابز پایه گذاری می شود، شرط ضروری عاملیت انسانی و سوبه الزامی هستی او به شمار می آید (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۵۶). این برداشت از قدرت در مقابل درک آن همچون پدیده ای پیچیده تر است که در آن مشروعیت قدرت در ماهیت آن مؤثر دانسته می شود و وجه نظری جامعه شناختی نسبت به قدرت برمی گزیند. پارسونز بر همین اساس، قدرت را توانایی کلی تضمین اجرای تعهدات لازم الاجرا توسط واحدهای موجود در یک نظام عمل جمعی می داند. این تعهدات دارای مشروعیت فرض می شوند. در ادامه این شیوه نگرش می توان همچنین از فهمی از قدرت سخن گفت که جامعه را شبکه ای می داند که قدرت در سرتاسر بدنه آن وجود دارد و لذا فراتر از قدرت سیاسی و در نظر گرفتن مواضع یگانه و متمرکز اعمال قدرت، قدرت را پدیده ای پخش شده در کل پیکر جامعه قلمداد می کند (لوکس، ۱۳۷۵).

همان طور که بیان گردید در برنامه ریزی های معطوف به توسعه تلقی مکانیکی، عینی و کمی قدرت مورد توجه قرار می گیرد و دولت بعنوان تجلی قدرت متمرکز در این نحوه برداشت، نزد متفکرینی که به رابطه دولت و توسعه توجه نشان داده اند، در جهت تحقق اهداف برنامه ریزیهای توسعه باید واجد ویژگیهایی باشد. برای مثال برای حکمرانی خوب این خصائص بر شمرده شده است:

- توسط نخبگان توسعه گرا اداره می شود.

- واجد استقلال نسبی است.

- از بوروکراسی قدرتمند، کارآمد و مستقل بهره می گیرد.

- جامعه مدنی ضعیف و قابل کنترل است و...

جهت مطلوب را دارد، مشاهده می شود. از همین رو می توان برنامه ریزی را مجموعه سیاستها، خط مشی ها و به طور کلی کوشش هایی دانست که به طور آگاهانه از طریق مقامهای رسمی جامعه با استفاده از ابزارهای موجود در جهت تأمین هدفهای از قبل تعیین شده اعمال می گردد (ایمانی راد، ۱۳۶۹: ۱۳۶). حال اگر تغییرات مورد نظر یا اهداف از قبل تعیین شده، معطوف به جنبه های عمدتاً اجتماعی باشد، ما با نوع خاصی از برنامه ریزی موسوم به برنامه ریزی اجتماعی سروکار داریم (کوئن، ۱۳۷۴: ۴۲۷) و در صورتی که هدف مورد نظر ما توسعه باشد، ما با برنامه ریزی برای توسعه مواجه هستیم. با تمرکز بر موضوع توسعه می توان گفت برنامه ریزی برای توسعه اشاره به مجموعه فعالیت هایی دارد که با کارگیری منظم دانش و مهارتها، به توسعه یکپارچه منابع موجود یا ایجاد منابع جدید برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی تمامی جمعیت سروکار دارد (لیوینگستون، ۱۳۶۸: ۱۱۴). لذا می توان گفت برنامه ریزی برای توسعه نوعی تدارک و تمهید کلان است که عمدتاً از سوی نخبگان حاکم در جهت رسیدن به وضعیت مطلوب موسوم به توسعه، با استفاده از بسیج منابع و از طریق ابزارهای در دسترس محقق می شود. از آنجا که امروزه توسعه پدیده ای چند بُعدی و ناظر به همه ابعاد زندگی جمعی پنداشته می شود، برنامه ریزی برای توسعه نیز واجد چنین خصیصه ای است.

برنامه ریزی، قدرت و دولت:

تصور سازمان یا دستگاهی که بتواند مبتنی بر مجموعه ای از منابع اقدام به تغییرات معطوف به توسعه نماید، مستلزم وجود قدرتی یکپارچه و متمرکز است که به مثابه موتور توسعه عمل می کند. این قدرت بر اساس چندین پیش فرض شکل می گیرد و کار خود را تداوم می بخشد. اول آنکه امکان و توان تسلط بر جنبه های مختلف حیات جمعی و دگرگونی آنها وجود دارد و لذا دانش تحول پذیری جامعه قابل حصول است. در واقع برنامه ریزان همواره نوعی توهم همه چیزدانی را القاء کرده اند که بر اساس آن می توان نقشه ای کاملاً تازه از حیات انسانی را ترسیم و پیاده سازی کرد. این برداشت

(لفت ویچ، ۱۳۷۸: ۳۹۸ تا ۴۰۱).

برخی نویسندگان در این راستا، به مطالعه تطبیقی شرایط دولت‌ها و عملکرد آنها در زمینه توسعه در جهان پیرامون پرداخته‌اند. برای نمونه آتول کوهلی در کتاب خود با عنوان «توسعه دولت محور»، بر آن است که دولتها در بیشتر کشورهای پیرامونی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، کنشگران اقتصادی مهم و فعالی هستند که الگوهای مختلف دخالت دولتی را پیاده‌سازی می‌کنند. در برخی کشورهای در حال توسعه، آنها در ایجاد صنعتی شدن سریع موفق و در برخی ناموفق‌اند و ثروت جامعه را در دست نخبگان غیر مولد باقی می‌گذارند (Kohli, 2004: 1). کوهلی با مطالعه وضعیت سیاستهای دولتها در چهار کشور کره جنوبی، برزیل، نیجریه و هند و ضمن دسته‌بندی انواع دولتها در جوامع پیرامونی، به این نتیجه می‌رسد که برنامه‌ریزی موفق برای توسعه نباید صرفاً در زمینه تقویت صنعتی شدن متمرکز باشد و دولتهای جوامع مزبور باید همزمان به ارتقاء بخش کشاورزی و نیز کاهش فقر، بهبود توزیع درآمدها، افزایش امنیت سیاسی و آزادیهای مدنی نیز توجه نمایند. او نشان می‌دهد چرا باید زمینه‌های اجتماعی و تاریخی شکل‌گیری دولتها را مدنظر قرار داد و ماهیت متفاوت دولتها در جوامع مختلف را در نظر داشت. بر این اساس باید به سخت و پیچیده بودن فرایند ایجاد دولتهای توسعه‌گرا اذعان نمود، همچنان که باید دولت را همچون اصلی‌ترین ابزار در جهت تحقق بخشیدن به امیدها در جهت‌رهایی از فقر و رسیدن به توسعه مدنظر داشت (Kohli, 2004: 425).

نفت، توسعه و برنامه‌ریزی:

سابقه برنامه‌ریزی در ایران را با کمی اغماض می‌توان همسان با ورود نفت به چرخه اقتصاد کشور و زمان استیلای آن بر کلیت حیات اجتماعی جامعه ایرانی دانست. یکصد سال از زمان بدل شدن توسعه بعنوان هدفی آشکار یا ضمنی برای تحقق، و همزمان ورود نفت به عرصه حیات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران گذشته است و اینک زمان مناسبی برای طرح این پرسش است که: توسعه‌نیافتگی ایران چه رابطه‌ای با

نفت و بهره‌برداری از منابع نفتی دارد؟

در واقع با آن که در ابتدا به نظر می‌رسد کشورهای برخوردار از منابع طبیعی فرصتهای ارزشمندی برای بهره‌گیری از منابع کمیاب در دسترس خود جهت توسعه دارند، اما در عمل چنین پدیده‌ای رخ نمی‌دهد. این امر گویای منطق پیچیده تحول اجتماعی و ضرورت عبور از برداشتهای مکانیکی و ساده‌انگارانه در تحلیل پدیده‌های اجتماعی است و نشان می‌دهد برنامه‌ریزیهای مبتنی بر مفروضات ساده، بدیهی و مطابق باورهای عمومی شده، نمی‌توانند رهنمون به توسعه تلقی گردند.

تناقضی که بهره‌برداری از نفت در سرنوشت جوامع بوجود می‌آورد مورد توجه نظریه‌پردازان مختلفی قرار گرفته است. برای نمونه، تری لین کارل در اثر خود با نام «پارادوکس وفور»، با تمرکز بر مورد خاص ونزوئلا نشان می‌دهد چگونه بهره‌گیری از منابع نفتی فراز و نشیب‌های غیرقابل کنترلی را در مسیرهای توسعه می‌آفریند. این وضعیت فزون بر ونزوئلا در مورد کشورهای ایران، نیجریه، الجزایر و اندونزی نیز قابل مشاهده است (Karl, 1997). این وضعیت مؤید آن است که نفت می‌تواند بلای جان صاحبان آن باشد (یرگین، ۱۳۷۳: مقدمه). در واقع متغیرهای سیاسی و اقتصادی که ماهیت دولت در کشورهای صادرکننده نفت را معین می‌سازند، نشان می‌دهند که چگونه ثروتمند شدن این کشورها به فروپاشی جامعه و زوال نظام‌های سیاسی آنها منجر می‌شود. آنچه که تحت عنوان «دولتهای نفتی» در این جوامع شکل می‌گیرند، به واسطه اتکاء به نفت، سیاستهایشان سمت و سوی خاصی می‌یابد و آسیبهای متعددی را موجب می‌شوند.

برخی آثار و پیامدهای برخوردار از منابع طبیعی

(توهم نفتی)

هنگامی که گمان می‌کنیم می‌توانیم مطابق برنامه‌ای از پیش تعیین شده و مشخص، مراحل متمایزی را به سوی تحقق هدفی دنبال کنیم و منابع در دسترس را در راستای مشخص به کار گیریم، این پیش‌فرض را پذیرفته‌ایم که عرصه اجتماع انسانی، می‌تواند قلمرو

دخالتهای، کنترلها، بازسازیها و کنشهای نیت‌مند و هدایت شده باشد. نوعی روش‌گرایی افراطی در پشت هر برنامه‌ریزی توسعه‌پنهان است که هدف را به روش معین و مشخصی تقلیل می‌دهد. براساس این رهیافت می‌توان به نقد آموزه‌های مورد پذیرش قرار گرفته در برنامه‌های توسعه کشورهای دارای منابع طبیعی و از جمله کشورهای صادرکننده نفت پرداخت. این بررسی البته مبتنی بر پیامدهای حاصله از اهمیت یافتن نفت در حیات جمعی این جوامع خواهد بود. بدیهی است شاید بتوان بسیاری از این پیامدها و گزاره‌های بیان‌شده را در مورد کشورهای برخوردار از سایر منابع طبیعی (جنگل‌ها، معادن، بر خور داری از موقعیت جغرافیایی گذرگاهی و...) نیز صائب دانست و لذا از تأثیر یکسان و همسوی بر خور داری از منابع طبیعی سخن گفت. هر چند البته باید میان ماهیت متفاوت این منابع و نتایج بعضاً متفاوت هر یک نیز آگاه بود و از تعمیم‌های نابجا اجتناب ورزید.

نفت در سرتاسر قرن بیستم و اجد جایگاه در خور توجهی بوده و رویای سیطره بر آن و جابجایی قدرتهای مبتنی بر آن در کل این قرن در جریان بوده است. در واقع کنترل منابع عظیم نفتی در سطح بین‌المللی یا دست کم دسترسی به آن، همواره پاداشی استراتژیک به دنبال داشته است و واقعیات جهان مبتنی بر نفت را تا حد زیادی توضیح می‌دهد (یرگین، ۱۳۷۴: ۱۱۴۸). این شرایط کشورهای نفتی را تا حد زیادی متأثر از مقتضیات بین‌المللی می‌سازد و امور داخلی آنها را تحت نفوذ و تأثیر نیروهای فراملی قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد از لحاظ داخلی کشورهای بر خور دار از منابع نفتی ویژگیهایی دارند که درازمدت محدودیت‌هایی ساختاری برای توسعه آنها بوجود می‌آورد. این ویژگیها متعددند و ممکن است در گذر زمان و مرتبط با شرایط کلی این کشورها و نیز شرایط عمومی جهانی دستخوش دگرگونی‌های متفاوتی گردند، با این همه می‌توان فهرستی از نتایج و پیامدهای مترتب بر اهمیت یافتن نقش نفت در حیات این جوامع ارائه نمود.

اول آن که می‌توان گفت وابستگی هر چه بیشتر این کشورها به منابع نفتی، ساختار این کشورها را تابعی از شرایط اقتصاد جهانی می‌سازد. این امر هر چند می‌تواند در برخی شرایط برای آنها مزیتی نسبی به حساب آید، اما اغلب موجب اتکاء منفعلانه آنها به شرایط اقتصادی خواهد شد و احتمال آسیب‌پذیری آنها را در وضعیت‌های مختلف افزون می‌سازد. در شرایط خاص نیز می‌توان از نفت به مثابه اهرمی در جهات پیشبرد اهداف ملی در سطح جهانی بهره گرفت که البته چنین کاربردی، خود تابعی از متغیرهای دیگر همچون موضع سایر کشورهای نفت‌خیز در قبال اهداف مزبور می‌باشد.

دوم آن که نفت برای صاحبان منابع نفتی نوعی توانایی کاذب می‌آفریند. این توانایی برای آنها ارمغان آور نوعی دانایی کاذب نیز هست که براساس آن نخبگان حاکم را برمی‌انگیزاند تا برنامه‌های رویایی و بلندپروازانه‌ای را تدارک ببینند که براساس طرحی از پیش تنظیم شده، مدعی شناخت کامل، کنترل‌پذیری و دگرگون‌سازی جامع ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی است. اقدامات مبتنی بر این تصورات زمانی که نتایج غیرقابل پیش‌بینی و خلاف انتظاری را موجب می‌شوند، توهم بودن توانایی و دانایی صاحبان قدرت را عیان می‌سازد و البته به شکل فرایندها به گسترش احساس یاس و ناامیدی در سطوح مختلف اجتماعی منجر می‌گردد. یادآوری این نکته به جا خواهد بود که در دسترس بودن منبع طبیعی برای یک کشور در بردارنده میزان مشخصی از قدرت و تأثیرگذاری نیز هست اما جنبه مورد تأکید در این جا، افزایش انتظارات و توقعات از این قدرت و اغراق در قلمرو توانایی‌های مترتب بر کاربرد آن است که منجر به سیاست‌گذاریهای معمولاً واقع‌بینانه یا بلندپروازانه شده است.

سوم آن که درآمدهای حاصل از نفت امکان پوشش دادن به خطاها و اشتباهات را در کوتاه مدت برای صاحبان این منابع فراهم می‌سازد. برای نمونه هدر رفتن فرصت‌ها، استفاده نامناسب از منابع، توجه نکردن به منابع انسانی و کاربرد غیرعقلانی از فرصت‌ها به ظاهر با پر شدن دوباره خزانه این کشورها از رهگذر فروش نفت

نفت در سرتاسر قرن بیستم و اجد جایگاه در خور توجهی بوده و رویای سیطره بر آن و جابجایی قدرتهای مبتنی بر آن در کل این قرن در جریان بوده است. در واقع کنترل منابع عظیم نفتی در سطح بین‌المللی یا دست کم دسترسی به آن، همواره پاداشی استراتژیک به دنبال داشته است و واقعیات جهان مبتنی بر نفت را تا حد زیادی توضیح می‌دهد (یرگین، ۱۳۷۴: ۱۱۴۸). این شرایط کشورهای نفتی را تا حد زیادی متأثر از مقتضیات بین‌المللی می‌سازد و امور داخلی آنها را تحت نفوذ و تأثیر نیروهای فراملی قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد از لحاظ داخلی کشورهای بر خور دار از منابع نفتی ویژگیهایی دارند که درازمدت محدودیت‌هایی ساختاری برای توسعه آنها بوجود می‌آورد. این ویژگیها متعددند و ممکن است در گذر زمان و مرتبط با شرایط کلی این کشورها و نیز شرایط عمومی جهانی دستخوش دگرگونی‌های متفاوتی گردند، با این همه می‌توان فهرستی از نتایج و پیامدهای مترتب بر اهمیت یافتن نقش نفت در حیات این جوامع ارائه نمود.

اول آن که می‌توان گفت وابستگی هر چه بیشتر این

بعنوان نماد مالکیت بر منبع حیات بخش نفت به رسمیت شناخته می‌شود. از همین رو تحیف بودن پیکره بخش خصوصی، بی‌معنا بودن مفهوم رقابت در اقتصاد، تمایل به کسب مشاغل دولتی، بهره‌گیری از رانت‌های سرچشمه گرفته به شکل مستقیم و غیرمستقیم از دولت، بسته بودن فضای سیاسی، غیرپاسخگو بودن بوروکراسی مستقر، بالاتر جیح شدن معیارهای مبتنی بر شایستگی برای تصدی امور، گسترش مدیریتهای حامی پرورانه و... بعنوان روال‌های عادی در زندگی عمومی درمی‌آیند.

دولت در جوامع نفت خیز بعنوان مالک و توزیع کننده مواهب و درآمدها در جامعه شناخته می‌شود و طبقات اجتماعی بر اساس جایگاه و نقشی که در ایدئولوژی حاکم می‌یابند، از مزایای نفتی بهره‌مند می‌شوند. بر همین اساس دولت همه جا حاضر در جامعه نفتی نمی‌تواند دولتی توسعه‌گرا به حساب آید. برای نمونه سیاستهای خصوصی سازی در این جوامع که بعضاً توسط دولتهای این جوامع در جهت بهبود کارایی نظام اقتصادی اتخاذ می‌شود با شکست مواجه می‌شوند؛ زیرا دولت اساساً نمی‌تواند از منابع در دسترس خود به نفع بخشهای رقیب چشم‌پوشی کند و نقش فائقه خود را به کنار نهد. از همین رو خصوصی سازی در این جوامع حداکثر به نوعی جایجایی در مالکیتها می‌انجامد: جایجایی میان بخشهای آشکارا و رسماً دولتی با بخشهای ظاهراً غیر دولتی. یادآوری این نکته مفید خواهد بود که این کارکرد منابع طبیعی نیز همچون سایر موارد، نه الزاماً امری نیت شده و برنامه‌ریزی شده، بلکه پدیده‌ای خودبخودی و ذاتی کاربرد این منابع است و بنابراین اجتناب از آن تا حد قابل توجهی ناممکن و یا دشوار و مبهم خواهد بود.

ششم آن که دولت به ظاهر توانمند و ثروتمند در جوامع نفت خیز کمتر مجال برای رشد جامعه مدنی فراهم می‌سازد. از همین رو دولت در این جوامع به خود اجازه می‌دهد تا برنامه‌ریزیها و سیاستهای توسعه‌ای را به شکل یک جانبه تدارک ببیند و پیاده‌سازی نماید. به نظر می‌رسد گستره ارزشهای مورد پسند و مطلوبات آدمیان الزاماً از شانس محقق شدن به‌طور همزمان بر خوردار

ترمیم می‌پذیرد. این همه توهم شکست‌ناپذیری و عدم امکان ناکامی را در این کشورها دامن می‌زند. همزمان شرایط پدیدار شده موجب غفلت از مبانی و اصولی خواهد شد که نادیده‌انگاری هر یک هزینه‌های زیادی را بر این کشورها تحمیل می‌کند. برای نمونه، بی‌توجهی به منابع انسانی و اوج‌گیری فرار مغزها، موجب تهی شدن ظرفیتهای انسانی مؤثر و کارآمد در این جوامع می‌شود. واضح است که کشوری که نمی‌تواند از حداکثر ظرفیتهای انسانی خود خوب بهره‌برداری نماید، از کمتر ظرفیت دیگری هم خواهد توانست بهره‌برداری مناسب نماید و لذا مواجه با نوعی اتلاف سازمان یافته منابع خواهد شد که گریز از آن خود مستلزم تلاشها و مساعی بسیاری است.

چهارم آن که نفت برای کشورهای صادرکننده آن صرفاً یک منبع اقتصادی نیست. در واقع باید یادآور شد که نفت مساوی با پول حاصل از فروش آن نیست، نفت فقط قدرت نیست، نفت یک ماده معماگونه است. نفت ابزاری با پیامدهای گونه‌گونی است که بر کاربرد آن مترتب‌اند. نفت یک اخلاق اجتماعی را سازمان می‌دهد که در آن اصل بر تصاحب کردن هر چه بیشتر عواید برآمده از نفت است و می‌توان تحت عنوان اخلاق غارتگری به آن اشاره نمود. زندگی جمعی و روابط اجتماعی در جوامع صاحب منابع طبیعی و از جمله کشورهای نفت خیز بر اساس نوع روابط طبقات و گروههای اجتماعی با منابع متصل به نفت سامان می‌گیرد و نظام سیاسی این جوامع، عمدتاً خصالتی یک‌سویه، آمرانه، عمودی و متکی بر نفت می‌یابد. نفت بدینسان یک ساختار می‌آفریند که تا خردترین سطوح زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جوامع رسوخ می‌یابد. از این منظر، مطالعه نقش و تأثیر منابع طبیعی باید فراتر از بُعد اقتصادی آن، در سطوح مختلف مطرح و پی‌گیری شود تا ابعاد چندگانه تأثیرگذارهای آن آشکار گردد.

پنجم آن که نوعی درهم ریختگی منطق امور مختلف و متعلق به حوزه‌های مختلف در جوامع نفتی به وجود می‌آید. در این جوامع اساساً همه پدیده‌های غیردولتی و غیر سیاسی و جبهه‌ای سیاسی-دولتی می‌یابند. دولت

نیستند. در این شرایط دولتهای برخوردار از منابع غنی طبیعی به این توهم دچار می‌شوند که می‌توانند توسعه را همچون پدیده‌ای کاملاً قابل شناخت و قابل تحقق، بدون توجه به سایر ارزشها چون عدالت و آزادی محقق نمایند. اما در عمل و آنچه‌آن که مورد یاد آور می‌شود، نوسازی مستلزم درجه‌ای از اعمال زور و پرداخت سنگین‌ترین هزینه‌ها از سوی تهیدستان است (مور، ۱۳۶۹: ۳۴۶). بدین ترتیب می‌توان انتظار داشت که بسیاری از اهدافی که از کاربرد منابع طبیعی مراد می‌شوند خود با یکدیگر ناهم‌ساز و ناهمخوان‌اند و نمی‌توان آنها را تحت کلیت یکپارچه‌ای مدون و تنظیم و پی‌گیری نمود.

هفتم آن که ورود عواید حاصل از فروش یا ارائه منابع طبیعی به چرخه حیات اجتماعی، روال‌های طبیعی و متوازن تحول اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در این جوامع را دستخوش آسیب می‌سازد. برای مثال رابطه هماهنگ شهر و روستا در ایران که تا اوایل سده حاضر ادامه داشته است، با ورود نفت به حوزه زندگی اقتصادی و اجتماعی و جذب درآمدهای نفتی در مراکز شهری و به حاشیه رانده‌شدگی روستاها و تولیدات آنها، به نوعی اغوجاج و دگرگونی نامطلوب راه می‌سپارد و رشد نامناسب جمعیت شهری را در کنار پدیده‌هایی زیانبار چون مهاجرت‌های روستا-شهری و پیدایش کلان‌شهرهایی با جمعیت قابل توجهی از حاشیه‌نشینان را موجب می‌شود (ر. ک. به: حسامیان و دیگران: ۱۳۶۳). مطالعه تری لین کارل درباره نقش نفت در دموکراسی و سیاست و نزول ابعاد تأثیرگذاری آن را بر حیات سیاسی کشور مزبور عیان می‌سازد. در واقع منابع طبیعی نوعی ثروت بادآورده تلقی می‌شوند که اخلاق کار و خلاقیت را زایل ساخته و روابط و روال‌های عادی ارتباطات اجتماعی را در حوزه‌های مختلف و سطوح گوناگون آن دچار تغییرات نامطلوب می‌سازد.

نتیجه‌گیری:

منابع طبیعی در فرایند توسعه کشورها اغلب نقشی معماگونه داشته‌اند. در این میان وضعیت کشورهای نفت‌خیز دارای برجستگی بیشتر بوده است. فراز و

فرودهای قیمت نفت حتماً موجب دگرگونی‌های دامنه‌دار سیاسی و اجتماعی در بسیاری از کشورهای مزبور گردیده است. نقش تناقض‌نمای این منبع تابانجا است که برخی استفاده از این منبع و دستیابی به نتایج غیرمنتظره و نامطلوب ناشی از آن را تحت عنوان پارادوکس و فور مورد اشاره قرار داده‌اند و بیان می‌دارند که شکوفایی‌های نفتی فرصت برای انتخابهای متعدد را افزایش می‌دهند اما سرانجام همچون کاتالیزورهای مشکلات آتی عمل می‌نمایند (Lynn Karl, 1997:16). آیا نفت به راستی يك معماست؟ ورود نفت به اقتصاد، به دولت و کل زندگی اجتماعی جوامع نفت‌خیز خصائصی می‌بخشد که از آن با عناوینی چون دولت یا جامعه رانتیر یاد می‌شود. اگر چه پیش‌فرض ساده و پذیرفته شده آن بوده است که عواید حاصل از فروش یا ارائه منابع طبیعی و از جمله نفت می‌تواند سرمایه‌های اقتصادی لازم برای توسعه را فراهم سازد، اما این سرمایه پولی، موجب بی‌توجهی و زوال سرمایه‌های دیگر (انسانی، اجتماعی و...) می‌شود. دولتها با توسل به درآمدهای نفتی اساساً در خود توانایی‌هایی را سراغ می‌گیرند که بیشتر به نوعی توهم شبیه است و غالباً به بروز صدماتی اساسی به آنها در اثر اجرای برنامه‌های بلندپروازانه می‌انجامد. حلقه محدودی از اصحاب قدرت و ثروت که برآمده از بدل شدن نفت به منبع اقتصادی اصلی کشورهای نفت‌خیز است، در این جوامع فساد را به پدیده‌های رایج بدل می‌سازد. در واقع منافع نفت عاید عده محدودی می‌شود در حالی که مصیبت‌های آن بر دوش بسیاری از مردم سنگینی می‌کند (هامیلتون، ۱۳۷۳: ۳۵۰).

در جوامع نفتی، حلقه روابط خویشاوندی و مبتنی بر معیارهای سنتی و رایج چون نژاد و قومیت در درون روابط مبتنی بر نفت به کار گرفته می‌شود و حامی‌پروری شیوه‌ای رایج در سطوح مختلف رفتاری در قلمروهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است. از همین رو گزینش عقلانی و مبتنی بر معیارهای برآمده از کارآمدی و بهینه‌سازی امور چندان در عمل محل اعتناء نیست. همان‌طور که پیشتر اشاره شد بسیاری از آسیبهای عمیق ناشی از این شرایط به کمک درآمدهای نفتی پوشش داده می‌شود هر چند در بلندمدت بنیانهایی لازم

برای تکوین و قوام‌یابی جامعه‌ای مستقل و مدرن را دچار فرسایش می‌سازد.

به نظر می‌رسد شرایط جوامع نفتی به نحو درون‌زا برای مجموعه تحول‌های معطوف به ایجاد جامعه توسعه یافته مناسب نیست. در واقع الزامات برآمده از اتکاء همه جوانب زندگی به نفت در این جوامع، گستره زیست اجتماعی را گرفتار سستی‌های علاج‌ناپذیری می‌سازد که در نهایت موجب می‌شود نظام اجتماعی فاقد توان لازم برای بسیج ظرفیت‌های جامعه در راستای توسعه باشد. اگر چنین باشد، محرک‌های ناشی شده از نظام‌های احاطه‌کننده نظام ملی، نقش سرنویشت‌سازی در آینده این جوامع ایفا می‌کنند. برای نمونه جهانی شدن به مثابه یک واقعیت کلان‌رو به فراگیری و گسترش، تولیدکننده عوامل و مؤلفه‌هایی کارساز در روند تحول جوامع نفتی به‌شمار خواهد آمد؛ هر چند ممکن است در کوتاه مدت وضعیت این جوامع را دستخوش دگرگونی‌های غیرقابل توجه و حاکی از سردرگمی سازد.

در مجموع می‌توان گفت به کارگیری ثروت‌های بادآورده نفتی برای دستیابی به رشدی سریع و شکوفایی‌های کاذب اقتصادی، غالباً مجال سازمان‌یابی سوءاستفاده‌ها و کاربردهای نابجایی را می‌گشاید و در درازمدت فساد را نهادینه می‌سازد. فساد دامن‌گستر در حول تجارت و صنعت نفت به کل زندگی اجتماعی جوامع نفت‌خیز سرایت می‌کند.

منابع و مآخذ:

- ایمانی‌راد، مرتضی، (۱۳۶۹)، توسعه و برنامه در جهان سوم، چاپ اول، انتشارات پیشبرد.
- حسامیان، فرخ، و دیگران، (۱۳۶۳)، شهرنشینی در ایران، چاپ اول، انتشارات آگه.
- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۷۲)، عقل و توسعه یافتگی، چاپ اول، نشر سفیر.
- سن، آمارتیناسن، (۱۳۷۹)، برابری و آزادی، ترجمه حسین فشارکی، چاپ اول، نشر شیرازه.
- سن، آمارتیناسن، (۱۳۸۳)، مردم‌سالاری، ارزشی جهانشمول، ترجمه مهدی حجت، ماهنامه آفتاب، شماره ۳۴.
- لفت‌ویچ، آدریان، (۱۳۷۸)، دموکراسی و توسعه، ترجمه علیقلیان و خاکباز، چاپ اول، طرح نو.
- لوکس، استیون، (۱۳۷۵)، قدرت، نگرشی رادیکال، ترجمه

عماد افروغ، چاپ اول، انتشارات رسا.

- لیوینگستون، آرتور، ا.، (۱۳۶۸)، سیاست اجتماعی در کشورهای درحال توسعه، ترجمه حسین عظیمی، چاپ اول، انتشارات سازمان برنامه و بودجه

- مور، برینگتن، (۱۳۶۹)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی.

- هامیلتون، ادوین، (۱۳۷۳)، نفت، پاداش قدرت، ترجمه محمود طلوع، چاپ اول، انتشارات رسا.

- هیندس، باری، (۱۳۸۰)، گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو، ترجمه مصطفی یوسفی، چاپ اول، نشر شیرازه.

- یرگین، دانیل، (۱۳۷۳)، نفت، پول و قدرت، ترجمه منوچهر غیبی، جلد اول، چاپ اول، انتشارات روابط عمومی شرکت نفت.

- یرگین، دانیل، (۱۳۷۴)، نفت، پول و قدرت، ترجمه منوچهر غیبی، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات روابط عمومی شرکت نفت.

- روج، کریس (۱۳۸۷)، ارزیابی تأثیر پروژه، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: اختران.

- کوئن، بروس (۱۳۷۴)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه توسلی و فاضل، تهران: سمت.

- برگن، یان تین (۱۳۶۳)، برنامه‌ریزی مرکزی، ترجمه احمد عظیمی بلوریان، تهران: سازمان برنامه و بودجه.

- Allen, Tim & Alan Thomas (2000), Poverty and development, Oxford University Press.

- Karl, Terry Lynn (1997), the paradox of plenty, University of California Press.

- Kohli, Atul (2004), State - Directed Development, Political power and industrialization in the global periphery, Global University Press.

- Tanzer, Michael (1969), the Political Economy of International oil and the Underdeveloped countries, Maurice temple smith Ltd.

- Thimm, Andreas (1995), Development, Human rights and Democracy Law & state, Vol. 52.

- Campbell, Scott, & Fainstein, Susan (1996), readings

in planning theory, Blackwell publishers Inc.

- Nuscheler, Franz (1988), Learning from experience or preaching ideologies? Rethinking Development theory, law and state, Vol. 38.